



کد خبر: ۱۱۵۰۳۵

یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۹۸ ۱۸:۱۱

سی و هشتمین جشنواره فیلم فجر

## تحلیل فرهنگی-اجتماعی سه فیلم «من می ترسم»، «تعارض» و «پدران»

برنامه اینترنتی «نقد نو» در روز هشتم پخش خود به تحلیل سه فیلم «من می ترسم» از بهنام بهزادی، «تعارض» از محمدرضا لطفی و «پدران» از سالم صلواتی پرداخت. میهمانان این برنامه دکتر سجاد فتاحی (تحلیلگر اجتماعی) و دکتر مریم جلالی (تحلیلگر رسانه و خانواده) بودند که به تحلیل این فیلم‌ها از منظر تخصص خود پرداختند.

۱- من می ترسم

کارگردان: بهنام بهزادی

میلاذ دخانچی: فیلمی شبیه به تله فیلم، که به موضوع مهاجرت می پردازد

نمی توانم این فیلم را جزو فیلم های خوب جشنواره به حساب بیاورم. موضوع فیلم به زورگیری و باج گیری سایبری و اینترنتی مربوط می شود. که این هم تنها محوری از فیلم است که بتوان در موردش حرف بزنیم.

به لحاظ ارزش سینمایی، اثری متوسط است. بازی ها هم متوسط است. اینکه الناز شاکردوست بعد از شبی که ماه کامل شد، این فیلم را بازی کرده، جای سوال است. فیلم تنها یک لانگشات زیبا داشت و آن هم تصویری بود که از فراز تهران بود. غیر از این تصویر که نقشی استعاری دارد، فیلم ارزش افزوده سینمایی برای سینمای ما ندارد! و بیشتر از این نمی توان درباره اش صحبت کرد.

از آنجایی که این فیلم بیشتر شبیه تله فیلم بود، مایل هستم به این بهانه به تفاوت سینما و تلویزیون اشاره کنم. آنچه این دو را از یکدیگر متمایز می کند لزوماً قصه شان نیست. چون به هر ترتیب هر فیلمی واجد یک قصه است. اما وجه تمایز سینما با تلویزیون آنجاست که پرداخت این قصه در ظرف خاصی انجام می شود. ظرفی که می تواند خیلی چیزها باشد از جمله زیبایی شناسی. یک مثال بزنم. فیلم مهدویان در این جشنواره به رغم اینکه از نظر قصه و اتفاقاتی که می افتد ارزش سینمایی خاصی ندارد، منتها در داخل ظرف زیبایی شناختی زیبایی به تصویر کشیده می شود. حال این ظرف میتواند حتی استعاره ای فلسفی، موسیقی، بازی بازیگران و چیزهای دیگر باشد.

تلویزیون چون جنسش از نوع رسانه زودبازده است، کارگردان و تولید کنندگان وقت کافی برای پرداختن به این ظرف را ندارند. ولی در سینما چون وقت و امکانات زیاد است، انتظار می رود که به این وجه زیباشناسانه فیلم بیشتر پرداخته شود.

فیلم به موضوع مهاجرت هم اشاره دارد، موضوعی که در سایر فیلم‌های این جشنواره کمابیش به آن اشاره شده است. گذار از این جایی که در آن هستیم و فکر کردن به جایی دیگر ما را به مفهومی نزدیک می‌کند که اسمش را می‌توانیم جهانی شدن بگذاریم. اینکه فیلمسازان مان نسبت به مرکز شک دارند و به جهان هم فکر می‌کنند.

سجاد فتاحی: فیلمی در روایت سه ترس

از منظر اجتماعی، این فیلم حرف‌های جدی‌ای برای گفتن دارد. من می‌ترسم فیلمی است که سه نوع ترس را روایت می‌کند که همه ما در جامعه ایران از افراد عادی تا سیاستمداران و سیاستگذاران باید این ترس را درک کنیم. کاری که این فیلم به خوبی توانست از عهده آن برآید.

ترس اول، ترس از سرنوشت جامعه و افراد آن جامعه‌ای است که در آن اشخاص، مهاجرت را نسبت به ماندن ترجیح می‌دهند. تداوم روندی که سرانجامش کاسته شدن از منابع انسانی کشورمان است.

ترس دوم، ترس از سرنوشت جامعه و افراد آن جامعه‌ای است که در آن ناکارآمدی نظام‌های اداری، اجرایی و سیاسی به گونه‌ای است که افراد را برای احقاق حقوق‌شان به سمت روش‌هایی غیر از مسیر قانونی ترغیب می‌کند. در فیلم جایی که نقش اصلی فیلم برای گرفتن مغازه‌اش یا دفع خطر کسی که برای آزاردانش اجیر شده بود، هم از پلیس و هم از ساز و کارهای قانونی و دستگاه قضایی ناامید می‌شود و به سمت راه‌حل‌های غیرقانونی می‌رود.

ترس سوم، که به نظرم تا حدودی با ترس اول و دوم ارتباط پیدا می‌کند و در فیلم هم به خوبی نمایش داده شد، ناگزیر شدن افراد بین یک دوگانه است. پاک ماندن و رفتن یا ماندن و فاسد شدن! ترسی که ترس عمده جامعه ماست.

دو شخصیت زن و مرد داستان، هر دو تلاش‌شان را برای اصلاح جامعه‌شان انجام داده‌اند. هم فعالیت سیاسی داشته‌اند. هم مطالبه سیاسی کرده‌اند. حداقل جزو کسانی بودند که تقاضای اصلاح سیاسی داشتند. با این حال شخصیت مرد، باقی می‌ماند و ناگزیر می‌شود از راه‌های غیرقانونی حقوق‌اش را ایفاد کند. که در نهایت هم به فرد دیگری تبدیل می‌شود. از سوی دیگر، شخصیت زن هم تصمیم به مهاجرت می‌گیرد و تصمیم می‌گیرد، تجربه زیستن در جامعه دیگری را تجربه کند.

در اکثر فیلم‌های جشنواره سی و هشتم فیلم فجر، این کاهش اعتماد و سرمایه اجتماعی نهادهای اداری و اجرایی و قضایی و در واقع کل نظام سیاسی است که به تصویر کشیده شده است. آنچه که در این فیلم هم مشاهده می‌کنیم. مسأله‌ای که افراد را به راه‌هایی غیر از راه‌های قانونی سوق می‌دهد تا سریع‌تر به مقاصدشان برسند.

هنگامی هم که این اتفاق می‌افتد، فرد وارد مناسبات فساد می‌شود. مناسباتی که حلقه‌ای بسته از فساد را ایجاد می‌کند. حلقه‌ای که هم شامل کسی می‌شود که دنبال احقاق حقی است و هم کسی که به دنبال پامال کردن حق دیگران! که اگر انتهای این حلقه بسته نشود، امکان فروپاشی نظم اجتماعی یا سیاسی محتمل خواهد بود.

ممکن است که سوال شود توقف کردن این چرخه چگونه امکان‌پذیر است. به نظر می‌رسد در چنین ساختارهایی، اصلاح تقریباً توسط سطوح بالای سیاسی امکان‌پذیر است. که اگر آن سطوح هوشیار نشوند و سریعتر وارد میدان نشوند و فساد را کشف و متوقف نکنند، این چرخه به مراتب دایره بزرگتری را اشغال خواهد کرد. بنابراین مقام‌های بلندپایه نظام سیاسی، تنها کسانی هستند که می‌توانند این چرخه را متوقف کنند.

مساله دوم مهاجرت است.

ما در جامعه کنونی ایران به دلایل مختلف، مهاجرت داریم. برخی نیازهای فرهنگی‌ای دارند که به آن پاسخ داده نمی‌شود یا تصور می‌کنند که دچار محدودیت‌های فرهنگی هستند. گروهی به این دلیل مهاجرت می‌کنند. بعضی‌ها به دلیل شرایط اقتصادی که با آن مواجه شده‌ایم، در تأمین نیازهای اولیه خودشان با مشکل مواجه‌اند و برای برطرف کردن نیازهایشان، تصمیم به مهاجرت می‌گیرند. در فیلم هم دختر مرفهی را می‌بینیم که مطالبات سیاسی دارد و دنبال اصلاحات سیاسی است. اما ناکام می‌ماند و مجبور به مهاجرت می‌شود.

ما هم هر چقدر و به هر اندازه بتوانیم در سیاستگذاری موفق باشیم، و چنین انگیزه‌هایی را کاهش دهیم، به‌زعم من جامعه‌ای بهتر و متکثرتر برای فردای ایران خواهیم داشت. که اگر نکنیم، پا به چرخه شوم مهاجرت خواهیم گذاشت و کشور روز به روز از منابع انسانی تهی خواهد شد.

۲- تعارض

کارگردان: محمدرضا لطفی

میلااد دخانچی: فیلمی در مورد تنهایی انسان مدرن و تعارضاتی که با خودش دارد

ریست یا تعارض را بیشتر یک فیلم تجربی دیدم. فیلمی که توسط یک فیلمساز جوان ساخته شده است. فیلم بدی هم به نظر نمی‌آید. اما به نظرم مناسب این جشنواره ملی نمی‌رسید. ریست مشکلی ژانری است تا کیفی.

این فیلم در مورد تنهایی انسان مدرن و تعارضاتی که با خودش دارد، است. ارجاعاتش به دوربین‌های مدار بسته هم از نظر تماتیک حتماً قابل خوانش است. ایده‌ای که میشل فوکو از چشم‌هایی که مرتب ما را نگاه می‌کنند؛ طرح می‌کند.

ایده فوکو به بننام اشاره دارد. بننام صاحب یک زندان در قرن هجدهم بود که برای اداره زندانش با مشکل مواجه شد. در نهایت برای حل مشکلش ایده برج مراقبتی را می‌دهد که شیشه‌اش دودی است و زندانی‌ها متوجه نمی‌شوند که کدام‌شان در هر لحظه تحت نظر زندانبان هستند. ایده‌ای که هم اداره زندان را برایش راحت کرد و هم انضباط بیشتری به زندانش بخشید. ایده فوکو این است که چنین نظارت و کنترلی، شروع اداره جدید مدرنیته و حکمرانی جدید است. این ایده بننام در واقع استعاره‌ای می‌شود برای استفاده از دوربین‌های مداربسته. موضوعی که این فیلم هم به این نوع مراقبت اشاره می‌کند. فیلم را مسامحتاً فقط از این منظر می‌شود، مطالعه کرد.

مریم جلالی: فیلمی که همان نام ریست، برای آن بهتر به نظر می‌رسید!

برای این فیلم، همان اسم ریست بیشتر مناسب بود. فیلمی است که در مورد تعارض شخصیت بین وضعیت موجود و واقعیت زندگی‌اش با آنچه در خیال و توهماتش می‌گذرد، است. فیلمی که به نظر می‌رسد به خاطر علاقه‌مندی‌های روانشناختی و فلسفی‌ای که فیلسمازش داشته ساخته شده است.

نکته دیگر فیلم، سیاه و سفید بودنش است که با استفاده از زاویه دوربین‌های مداربسته و بالادستی یا در کنار شخصیت فیلم، سعی می‌کند جلوه‌گری فرمی را در کنار انتقال محتوا داشته باشد.

فیلم درباره بی‌قراری انسانی با زندگی یکنواخت و تکراری است. شخصیتی که زندگی عادی دارد و آخر قصه می‌فهمیم که زندگی‌اش خیلی هم طبیعی است و تمام چالش‌هایی که می‌بینیم، فقط در ذهنش می‌گذرد.

نکته‌ای که فیلم ریست برای من داشت، مواجهه مرد باز زن بود. مواجهه شخصیت اصلی با مادرش، با همسرش و سایر کسانی که در ذهنش می‌سازد. به نظر می‌رسد فیلم تعارض تلاش داشت این مواجهات را در شکلی روانشناسانه مطرح کند. از آنجایی که این فیلم در بخش نگاه نو این جشنواره، شرکت داده شده، به نظرم فیلمساز آینده بسیار خوبی در پیش دارد و در سینمای ما هم، جای چنین ژانری اتفاقاً کم‌رنگ است.

۳- پدران

کارگردان: سالم صلواتی

میلااد دخانچی: تله فیلمی درباره شکاف نسل‌ها

یک تله فیلم اجتماعی بود که به شکاف نسلی و تفاوت نسل‌ها با همدیگر پرداخته بود. فیلمی که نباید در جشنواره حضور پیدا می‌کرد. با دیدن فیلم‌های روز هشتم سینمای رسانه این سوال برای من به وجود آمد که اصلاً چه اصراری است که جشنواره فجر حتماً با ۲۸ یا ۳۰ باید برگزار شود؟! بهتر است به جای اینکه به فکر کمیت باشیم، بیشتر به فکر کیفیت باشیم.

مریم جلالی: فیلمی در بی‌خبری نسل پدران از پسران

اشاره فیلم به بی‌خبری و فاصله نسل پدران از پسران و حتی مادران از دختران است. پدران و مادرانی که اطلاعی از شرایط و روحیات فرزندان‌شان ندارند و وقتی هم که مطلع می‌شوند کاری هم از دست‌شان بر نمی‌آید.

داستان این فیلم در همدان رخ می‌دهد. اتفاقی که در تهران هم می‌توانست بیفتد. این، آن مرکز گریزی است که در سایر فیلم‌های این جشنواره مانند آتابای به خوبی به تصویر کشیده شد. تصویری که از رنگارنگی سینمای ایران حکایت می‌کند. منتها آنقدر که توانسته به چه گفت قضیه اشاره کند، اما نتوانسته چگونه گفت قضیه را به خوبی بشکافد.

بی‌خبری پدران از فرزندان، یک مفهوم خیلی قدیمی و دستمالی شده است. ولی نکته‌ای که در این فیلم وجود دارد، آن است که ما با پدرانی مواجه هستیم که به‌رغم گفتگوی درونی‌شان و اینکه می‌دانند مشکل از کجا ناشی می‌شود، در عین بی‌خبری از پسران‌شان، سعی می‌کنند اشتباهات‌شان را به گردن سایر پسران بیندازند! موضوعی که پیامدش تعارض با فرزندان‌شان شده است.

از همان ابتدای فیلم هم فیلمساز تکلیف خودش را روشن کرده است که پدران پشت میله‌های اتهام هستند و این پدران هستند که خودشان را باید عوض کنند. آنجایی که در یک پلان، پدر می‌دود و پشت نرده‌های بیمارستان به نیروی انتظامی می‌رسد.